



۴۱۵۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه المصنفات النجف

مجلد محمد بن سعد الزهري

موضوع

۹۱۵۷

۱۹

۴۵۳۷

۸۹۹۲

۴۱۵۸

۴۱۵۸

۴۱۵۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

۴۱۵۸

بازدید شد

۱۳۸۲

۴۱۵۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه المصنفات النجف

مجلد محمد بن سعد الزهري

موضوع

۹۱۵۷

۱۹

۴۵۳۷

۸۹۹۲

۴۱۵۸

۴۱۵۸

۴۱۵۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

۴۱۵۸

بازدید شد

۱۳۸۲

المساب
نحو
احد
اقت

A circular library stamp from the National Consultative Assembly Library in Tehran, Iran. The text inside the stamp is in Persian: "کتابخانه مجلس شورای ملی" (National Consultative Assembly Library) and "تهران - ایران" (Tehran - Iran). The year "۱۳۲۱" (1321) is also visible at the bottom.

[illegible]

[illegible]

فصل جون مرکز نقطه

[illegible][illegible]

نافع، بعد سمت چو تابد و بعد از اعیان سمت و حیوان قطب شمالی یلجوب تمام سمت خوانند و رواست
 که این یلجوب سمت خوانند و آن بعد اول از تمام سمت و اگر آن دایره ارتفاع فلک نصف النهار باشد سمت اول
 بعد از نور به این اکثر نقطه قطب شمالی یلجوب سمت و او باشد و اگر آن دایره فلک استوا نور و او را
 دایره بی سمت خوانند و دایره اول سمتها نیم دهر کوکب که روی باشد ارتفاع او را ارتفاع بی سمت
 خوانند و آن قطب که زیر زمین باشد از او قطب افق هر شهر که باشد از آن بی سمت خوانند و آن
 زیر زمین باشد سمت زحل خوانند و بلبل از او **ایست که باذیج و مقوقر است** و او را در بیان
 سمت و احوال آن مختلف است چنانکه علم در آن مختصرا نه و نظیرین آن افلاک **ایست که باذیج و مقوقر است**
 که سمت نقطه است از فلک نصف النهار زیر زمین یعنی در جانب با در جنوب و آن نقطه قطب افق آن مختصراست
 و آن دایره که از افق بخیزد بر روی و بدان نقطه رسد و باقی بعدی نقاط کند و دایره او دایره ارتفاع
 خوانند و ارتفاع آن را **عاکر** آن **۹۰** درجه باشد و مقدار یکی ارتفاع متعارف دوری آن نقطه است از نقاط
 فلک استوا با فلک نصف النهار اگر دوری آن نقطه یک درجه باشد ارتفاع او دایره **۸۹** باشد و اگر
 دوری آن نقطه **۸۹** درجه باشد ارتفاع آن دایره **۹۰** درجه بود و دیگرین قیاس و بدان
 آن نقطه نقطه انالله می است و چون ارتفاع فلک استوا از نور **۹۰** نیست پس اول آن نقطه
 نیست و چون اول آن نقطه نیست پس دایره او در بی سمت است و دایره اول سمتها نیز است
 بر این اکثر **ایست که باذیج و مقوقر است** و او را در بیان سمت و احوال آن مختلف است چنانکه علم در آن مختصرا نه و نظیرین آن افلاک **ایست که باذیج و مقوقر است**
 متعارف دوری آن نقطه است از نقاط فلک استوا با فلک نصف النهار و این متعارف دوری آن
 نقطه تقاطع دایره ارتفاع بی سمت باقی حقیقین آن نقطه نقاط دایره ارتفاع با باقی است و آن
 و چون او را این متعارف دوری آن که داشتند منقطه تقاطع دایره ارتفاع با باقی سمت نام
 که نه و سمت در عرف چنان نقطه است که زیر سر باشد در بی سمت در خط می افنده **مصل**
 چون سایه بجه ارتفاع افتاب بواسطه شخصی منظم پس چنانکه ارتفاع را حالت سایه نام
 حالت است و اول حالت سایه است که مستوی باشد یا معکوس و سایه مستوی آن شخص نایب
 بر روی زمین و سایه معکوس از زمین نایب در دیوار زخمه و سایه مستوی در وقت
 بر کشتن افتاب در غایت حرانی باشد و وقت زوال در غایت زمانی و سایه معکوس بر عکس
 و هر شخصی که سایه او نیکه دارند او را مایس خوانند و عملی که از سر و میان طریق سایه کشند
 او را قطر سایه خوانند و نیز بر مایس سه عدد است **دوازده** و هفت و شصت **۶۷**

[illegible]

[illegible]

9000

و نیز سبب بیان هر دو واجبات و ازین جهت این ضرب را دو ضلالت گویم **اول** در بیان صورت های
سریع و ضلالت درم در بیان صورت های متناظر است **مقتات اول** در بیان صورت های سریع **اول**
آن که نزد نقطه اعتدال درین جهت است صورت **مستقیم** و آن صورت که کمی از زمان سر پس گریه و پیوسته
بیش نهاده و بدو در شش خفته سوی مغرب و شمالگان داخل و بی سینه است و شمالگان خارج هیچ و در دم
صورت **شور** است و آن نیمه اول را که زمانه که از جنای ناف برین سر پس گریه برای سرور زن
و بر صورت در شش خفته سوی مشرق و شرقا کوهان و سینه در میان چشم و بی و شمالگان داخل
و بی و در است و استاز پور کان در نیمه بی و سه آور است و شمالگان خارج بی و باز در است
و سبب صورت **جونا** است و اولاً زمانه خوانند این دو کوه را زاده بر ششم برای آن دو کوه را که زمانه
روی مغرب نهاده بی بر اثر بگریز این نهاده است بگفتن وی نهاده و سر و در و میال شال و در نیمه
و شمالگان داخل و بی نهاده است و شمالگان خارج هفت و در تمام صورت سوطا است و آن
بشماره که زمانه روی به شرق نهاده و شمالگان داخل و بی نهاده است و خارج چهار و معلف در میان و بی
و از آنجه که کایا است و اولاً عرب نشسته خوانند و در شش صورت **اسلم** است و آن شش را بیانه
تمام خفته و نه ام ایستاده و روی مغرب آورده و بیایه سوی جنوب و شمالگان داخل و بی نهاده است
و شمالگان خارج هشت و استاز پور کان در نیمه بی آورده است و عرب از بیج که **اول** که در
صورت **الکثیر** است و ششم صورت **سنبه** است و اولاً در خوانند برای آنکه این شش
را زمانه سوی مغرب آورده و بیایه سوی مشرق و روی جنوب نهاده و بدو و بیایه دراز
در بی که در و خوشه و یک است که در نه و آن خوشه ضعیف است و ضعیف سه سر نهاده است
مثلاً چون حمایت درم از جمله آن شده که خارج است و در است و دیگر شش **سنگ** است
و چون بطلیموس ضعیف را از شمالگان خارج است بشماره است میگوید که خوشه سه
اعلی است و در بعضی از آن را و اولاً در شش که شش اند سوی شال و شمالگان داخل و بی نهاده است
و شش و شمالگان خارج شش و هفتم صورت **میزان** است و اولاً روی زمانه
دوبله سوی مغرب و در بیه وی از پور است و شمالگان و درین مغرب و صورت او نیز
صورت یکان است و شمالگان داخل و بی نهاده است و شمالگان خارج نه و هفتم صورت **عقرب** است
و اولاً روی زمانه روی مغرب نهاده و دم بر داشته سوی شمال و در میان روی سه سر نهاده است
بوشکل که آن در راستای مغرب و مشرق آنرا بناط خوانند این در دل و میان را زاده العقرب

[illegible]

[illegible]

سردان است **قوله** آب و عرض وین در جنوبی **و اما** درجه طلوع وین بشهر غزنی در
مطابق است **قوله** و چون درجه نفوذ عیوق در جنوب است **و اما** عرض وین در شهر غزنی در
درجه طلوع وین در غزنی **و اما** و اما درجه غروب وین آن جزو باشد از ملک
روغ که چون کعبه غروب کند آن جزو بلوغ غروب کند و آن جزو از درجه نفوذ باشد اگر
عرض جنوبی بقدر زیادت ازین باشد از شمال بود عرض طلوع بثلث سبب که هر
کعبه پیش از درجه نفوذ ختم بر این عرض ازین فرو شود و هر کعبه بر این پیش فرو شود
شالی پیش بر این و جنوبی پس **و اما** درجه و در آن جزو باشد از ملک بر وجه که چون
کعبه میان آسان رسد آن جزو باقی میان آسان رسد و آن جزو که پیش از درجه نفوذ
شد و که هر درجه یک از وجه عرض بثلث سبب که مدلول و عرض بنهائیت
بنای مدلول طلوع و غروب بود بلکه مدلول باشد بر عرض شالی بر ملک مستقیم است
نیز پس چون کعبه بثلث نصف صلح باشد از ملک بر وجه و آن از سر عرض است
آن جزو که از عرض کعبه جنوبی باشد و درجه هر کعبه زیادت از درجه نفوذ وین
در شالی بود باشد و چون در نصف هر طاعت و آن سر طاعت تا آخر قوس اگر
عرض جنوبی بود درجه و در آن درجه نفوذ بر ملک شالی بود زیادت باشد فصل
سبب میل عرض کعبه شایسته بودن ایشانست بر عدالت عرض و ثبات ایشان بر این موضع
نهاده اند و بین سبب میل و عرض ایشان زیادت نقصان نیست و سبب میل سبب
آنست که هر کعبه از ملک بر وجه در میل از ملک است و سبب عرض قمر و ملک
از او است و سبب عرض بخیر کعبه طالع و ملک ندیر ایشانست و آنست که چون کعبه از ملک
عرض نیست و هر کعبه که میل طلوع یا زیادت از آن میل از آنست که میل و سبب کعبه
بسیار اس بعد که خوانند از فعل نهاده فصل
ایمل و میراث در ملک ندیر و مرکز ندیر بر وجه طالع ایمل از او در وجه طالع در حوضه باشد
یا بر غلطت بر ملک مثل و نقطه طالع صحیح هر دو نکست و صحیح هر دو نکست از بعد
عرض خوانند پس هر کعبه که قدر بعضی جزو هر یک از این بین مرکز ندیر بثلث
شرایط نفوذ جناب یاد کرده اند **قوله** عرض باشد بر این اثر یعنی نقطه است از ملک
مثل اگر چه هم از نقطه است از ملک ایمل و اگر آن غلط باشد چون هر از وی در گذرد

سوی شمال

[illegible]

سوی شمال افتد در فلک یال و اگر ذنب باشد سوی جنوب افتد آنکه عرض دین برین آید و آن
عرض زیادت می شود و زیادت شدن سه روز دین تا پنج درجه که غایت میل فلک می باشد از فلک
در فلک پنج درجه است و چون غایت میل برسد باز اگر در محیط فلک می باشد عرض دین شدن 2
درجه دیگر برسد عرض دین پنج خاں و هرگاه که عرض در فلک زیادت نشود باشد از اقصاء
از فلک در فلک باشد در حد جاذب است و چون میل فلک می باشد عرض دین فلک است
چنانکه آن سه ازین که در فلک است در سه شایان باشد و آن نه که در جنوب است در سه جاذب
باشد و بر عرض دین نیز بر فلک قرارش در فلک غایت عرض دین گردان باشد در دوازده
فلان بیست و نه عرض دین است فلان حکم را از اول و **فصل** در
سیر عرض فلک می باشد فلک می باشد و فلک نیز در فلان سبب که محیط فلک می باشد
ایشان میل است از فلک می باشد فلک می باشد از فلک می باشد و این میل می باشد
نیز در فلک می باشد ازین جهت است که در دو فلک می باشد پس ازین جهت میان هر یک
صاحب چنانکه **فصل** در فلک می باشد عرض دین است چون میل فلک می باشد
میل فلک می باشد ازین عرض و وسط خاں فلک میل می باشد فلان سبب که آن نه که جنوبی
باشد از فلک می باشد فلان شده فلان جنوبی در فلان سبب که آن سبب که در فلک می باشد
در وسط از فلک می باشد فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان
باشد و اگر آن جنوبی بود و چون نه عرض دین فلک است بود نه در دو جهت دیگر باشد
بجز در دین میل فلک و در خوانند و نه در فلان سبب که آن سبب که در فلک می باشد
در فلک می باشد ازین جهت است که در فلک می باشد فلان فلان فلان فلان فلان
ازین جهت است که در فلک می باشد فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان
و آن قطر دوم و قطر سوازی سطح فلک مثل در قطر اول با سطح فلک مثل در قطر
و چون مرکز در یک از دو قطر در فلک است و اگر آن در اوج عرض باشد و چون از قطر در فلک
سوی یک جهت قطر اول از سطح مثل در فلک است و عرض دین بیست و نه و نیز یک این عرض
عرض اول حاصل این باشد که داشتن شرایط حرکت مرکز در یک در دوازده سبب برای
نقشه و شرایط بعد اول از آنجا که این ربط فلان سبب که در فلک می باشد ازین جهت
مرکز است و در عرض دوم بر فلک است و برای نگاه داشتن این شرایط در فلک می باشد

[illegible][illegible]

غایت عرض قدر در شمال جنوب پنج بان پنج درجه است و نیزه عیش چهار درجه و چهل
 و شش دقیقه و غایت عرض زحل در شمال سه و چهار است و در دقیقه و در جنوب سه و چهل دقیقه
 پنج دقیقه و غایت عرض مشتری در شمال دو درجه است و پنج دقیقه و در جنوب دو درجه و شصت
 دقیقه و غایت عرض مریخ در شمال چهار درجه است و بیست و یک دقیقه و در جنوب هفت
 درجه است و هفت دقیقه و غایت عرض زهره در شمال و در جنوب هشت درجه است
 و غایت شش دقیقه و غایت عرض عطارد در شمال و در جنوب چهار درجه است و پنج دقیقه و
 هشتاد و یک **باب حرکت اوج** حرکت بالا در دو حرکت سنا کان ستاره را سنی
 فلک اوج و سنی فلک در دو بران طریق که در این دو حرکت چهار قسم شود و هر قسم را
 اثنان بطاق خوانند و اما قسمت فلک اوج بدو خط است یکی خط قطره که از اوج محض
 شود و دیگر خط نصف کره که بر مرکز حمل فلک قطره اوج بفرود از دو طرف برین قسمت
 و بطاق اوج و تحت و بران اوج و اما قسمت فلک ثنی و تیریه خط
 یکی خط قطره که از حریف برای غیش برود و دیگر خط اثنان بران
 حمل برای وجهه و دیگر از دو جانب سیاه برین قسمت و بطاق اول
 از دو سوی است تا نقطه میسران در بالای اوج و در دو سوی مخفی
 اما در دو طرف میسران و اثنان سیم است

درجه است و از آن دقیقه و مسیخ لایله درجه است و بیست و پنج دقیقه و آن تاب را که
و عطا که راسه درجه است

[illegible]

فکر کن اصل این جمله دو معنی دارد. میگوید و روایت می کند و اولی اینست که در وقت غایت فقر و نیاز
به عیب و نقیصت وین و اگر ازین روایت عیب را در کار عالم این فرج را عیب خواند اگر کسی بسبب
فقر و عجز خود آن عیب را علم باشد در علم او **عیب** است. ثانیاً در بعضی از آنکه میگوید که
شاید عیب را موضوع و محمول را اضافه است و نیز با وجود کم و فعل و وقت و زمان و مکان
همه کنی باشد در و خبر از عیب نیست آنکه خبر خبری منتهی باشد و دیگر کنی شنیده و این چنین
مخبر از احکام هر کنی صورت پذیرد که در احکام خلاف بسیار است چنانکه در فقه آمده است
و طبعاً حاجت و عیب را هم ملازم و برقرار است و علم ازین جهت و حکم ازین جهت
ازین مخالفت و معارضت عجزی بیک خواستند و میگویند که جواب بخود و آن مثال اینست
که مثلاً علی چون بکند علی نرود مثل ناپیدا نیست که بنظر این بین روایت بیان عیب کرده
کنند هر چه که هست پس از آنکه عیب است که بخلاف عین و چون ناپیدا باین نظر است پس از آنکه
تفاوت نیست از عین و دست کنی غیر طعم پس از آنکه کوب پس از آنکه چون عین است
پس از آنکه چون دست دیگر کنی به شکل وین رسد کوب چون عین است پس از آنکه
دست پس از آنکه کوب چون باز در دست و چون دست در جام دست وین است وین سر
کوب چون کوب است و چون دست بجام وین رسد کوب چون ضارب است و کس آن کوبید
قدوم را به چون گفته بود تفاوت دیگر کنی باشد عین است لان آنکه چون نزد هر کس گفت
وین عینی باشد خود را بعضی باشد وین تفاوت را به طبع آن رسیده هم عینی باشد و
مسئله دوم و تفاوت علم احکام فایده است بانه اگر کسی عین فایده نیست
ع حال چون حکم صورت کند در دست مال چون حکم عبادت کنند از کسی را عین فایده
و پیشتر است که راجع باین خاصه که عین عالم و صاحب عین و به و حلاله و سر بر آن
به عیب که از او عیب و اگر راجع آید هم به عین فایده نیست بلکه آنچه عینیت عین فایده باشد
و آنچه راجع نیست هر آینه باشد و حکم چون راجع بودن و نا بودن آن چه اثر و فایده نیست
که اگر عالم را دوزخ عین فایده بیک گفته شد کنی عین فایده و عین عین است
و آنکه انتخاب را به دو یکسان هر آینه با عین و چون با عین روزگار آفتاب نیز شمع
آنکه حکم عین بود آن عین اثر و فایده عین کلان چون با عالم است و عین عین
هر آینه عین و در این هر آینه با عین بیک میگوید که و سایر آنکه و کذا گفته

رقم ۱۲۵

[illegible][illegible]

3000

قد به استغفر

صورتها آب و گل

توبه و توبه
و توبه
و توبه
و توبه

از مشرق و مایل اول دلیلت بر صلاحت عدم موجود دان سبب که او خود مالمیت
و آن حالت کیفیت اسباب مقام و اقرب آن اسباب غلبت و ابعاد آن معین
و اوسط آن ماله و نایل آن دلیلت بر صلاحت سیوم موجود بلان سبب که او سیوم
طالعت و آن حالت کیفیت قواج آن اسبابست چون صلاحت و ابعاد آن سبب که او
و صلاحت بر اثر و خواهر که شری و معین اند و و ن عاشر دلیلت ظهور و رفت
موجود و دلیلت نهم از حاصل آب و آن صناعت و علمت سبب ظهور و رفت
عاشق میان آنها و حصول نور کوی اوسط آن روی زمین و مایل اول دلیلت بر
صلاحت دوم موجود و آن ظاهر و مرتفع باشد بلان سبب که او خود عاشق است
و آن حالت کیفیت اسباب و فغان ظهور و رفت و دست و اقرب آن اسباب سعادت
آسانت و ابعاد آن آسینت سعادت و اوسط آن دوستان و معینان اند و نایل
اول دلیلت بر صلاحت سیوم آن ظاهر و مرتفع بلان سبب که او سیوم عاشق است
و آن حالت کیفیت قواج اسباب و دست چون تحمل شدایک و مکمل از دشمنان
صلاحت ظهور و رفت و و و ن سیام آنان روی که او فرو شونده است و و ن
طالع براینه و انقباض طالع است پس دلیلت کبر بر نقیض وجود و فغان وجود و کبر
حلال و فغان و نیست و آنان روی که او بر یک طرف انقباض جنات طالع بر طرف
دلیلت او نظیر طالعت پس دلیلت کبر بر نظیر موجود و آن زوجیت
و شری و غم و آنان روی که او بر طرف مغربیت و مغرب مقصد طالعت
پس دلیلت کبر بر مقصد و رهاخت موجود و حرکتهای وی و مایل می دلیلت
بر صلاحت عدم این اوصاف وجود و چون کیفیت مبرک و کیفیت مبرک نظیر
و ماله شریک و معین غم و عاقل مقصد که این همه حالت خود آن اوصاف
و نایل من دلیلت بر صلاحت سیوم این اوصاف چون کیفیت دین و سفر و
علم و زویا که این همه حالت سیوم آن اوصاف و و ن رایج آنان روی که
در غایت خفاست و و ن عاشق در غایت ظهور نقیض عاشق است پس دلیلت
کبر بر نقیض آن عاشق بران دلیل میگردان و آن محمول و عاشق است و آن سبب
که موجود از حاصل این چون مادر و پدر و اسلاف و مانند آن و نایل روی که

سید

[illegible]

از

[illegible][illegible][illegible]

عمر آنکه در ساحت زیاد شد و درجه غوث است که هر گاه که در آن درجه
بند خفیه گردد و از فعل خود فریاد سازد و آن کوکب یا یخس و بن و بن و بن
گردد که گاهی در جای خود افتد و بن سبب این درج است یا درج است و درجه
از محل ۱۱ و از بن ۱۱ و از سلطان ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و

[illegible][illegible][illegible][illegible]

چون
آن بدلیل اشیاء
برآمد
صالح اصحاب دنیا
قدیم تر شاعران

پیش قدم

[illegible]

10

[illegible]

مقام اوشهرت

آن مقامی

[illegible][illegible]

10

[illegible]

میزان بر
برخیزن قیامت شو
رو معلوم آورد
بهر قرانانت

چون
بیت
بیت
بیت
بیت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

و من است
و من است
و من است

تبریز

1875

و در آن مثلثه من دعواته با سه رقم قلب و یکنه

وَمِنْ مَّا لَمْ يَكُنْ

[illegible][illegible]

والناس في ذلك

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲

عدل و

 Δ

مجلس
الاجتماع

[illegible][illegible]

از سید

۱۴
عبدالله

[illegible][illegible]

کافنا دق

۱۷	۱۰	۱۹	۸	۱۰	۱۴
۴۱	۰۹	۴۱	۲۲	۱۴	

[illegible]

پت دوم

218

10

مقامت

نارت

میں

هذا الخبر

[illegible][illegible]

طالع باقی با صیحه آفتاب تعدیل صیحه آفتاب بکسر با صیحه آن طالع که خواج و دوازده دقیقه صیحه آن آفتاب از ضرب بر این زکاء دارین شد آن طالع یعنی شمالی باشد و در او من اقل العمل است که از صیحه این که از ضرب بر این باشد بر این زیادت کن آفتاب جمله شده اجزا ساعات در صیحه طالع باشد بر اکثر آفتاب را می کنی بشود اگر آفتاب اندر یعنی شمالی شد بر این زیادت زیادت کن و اگر طالع با آفتاب بر صیحه چندی باشد از آنده نقصان یابد که از پنج و باقی بر این اجزا ساعات در صیحه طالع باشد اجزا ساعات در صیحه شمالی و اگر چون خواج که اجزا ساعات نظیر هر دو باشد اجزا ساعات از صیحه نقصان کن آفتاب باقی بر این اجزا ساعات نظیر باشد عمل اجزا انبوه و معروف و تعدیل التعداد عمل کن چون خواج که این عمل کنی بکسر طالع میل آن در صیحه آفتاب اندر وقت و زکاء دارین بکسر طالع عرض بلد را و منوط کن و اندر طالع میل صیحه آن آفتاب از ضرب بر این صیحه تعدیل التعداد و عمل کن صیحه شمالی تعدیل التعداد باشد و تعدیل التعداد عمل کن و اگر کشی بر این که تعدیل التعداد صیحه شمالی و کلا یکایه و ایا صیحه و معروف و نویسی بر این عمل کن چون خواج که این عمل کنی اقل اجزا ساعات در صیحه طالع بیرون آور و مصلحت کن و زکاء دار بر این اجزا مضاعف از صیحه نقصان یابد که از همان این تمام الاجزا بر طالع طالع بیرون یابد آن در و بر طالع بلد و در درج از وی نقصان کن آن همان طالع درج عاشر باشد و طالع کل المستقیم چون عاشر معلوم گذارن وقت طالع طالع بیرون یابد آن در و بر طالع کل المستقیم و در جایگاه برین نهادن آنکه از این جایگاه اجزا مضاعف نقصان یابد که برین جایگاه در بر یابد زیادت کن تمام الاجزا است آفتاب نقصان کرده باشی و طالع دوازدهم باشد و طالع ختار است و آنچه زیادت کرده باشی و طالع ثانی باشد و طالع کل المستقیم هر دو را و طالع خط استوا قوس بیابان سنت نادوم و دوازدهم معلوم شود پس از طالع دوازدهم اجزا ساعات مضاعف نقصان یابد که برین طالع دوم زیادت کن تمام الاجزا آفتاب نقصان کرده باشی و طالع یازدهم باشد و آنچه زیادت کرده باشی و طالع سیوم و طالع کل المستقیم هر دو را قوس بیابان سنت نادوم و سیوم معلوم شود چون طالع و عاشر و دوازدهم و یازدهم و دهم و سیوم معلوم شدن نظیر هر دو

باب نهم که درجه طالع بین آید **و معرفت** غوزار و طالع بر سر فلان
چون خواهی که غوزار و طالع را بخوانی بنگر که مولود نالت یا مادر آن در عوالم زمره ساعت
نهمین طالع یا کبر یا قوی و اگر دوازده ساعت باشد ساعت نهمین ساعت
معلوم شد ضرب کن ساعت نهمین را در نوزده که بر این ضرب کن آن اندک جزای ساعته
درجه شمس اگر مولود بروز بود و اگر شب بود اندک جزای ساعت نهمین درجه شمس
ضرب یابد که بر این که از نوزده نجات باشد و در نقصان باب نهمین که باشد و طالع
بس طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس
در نقصان آن که باشد و ناله نهمین که بود بر یک در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس
نهمین که باشد و اگر در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس
خواهی که بدانی که نوزده و نقصان چند است که از نوزده نجات باشد و طالع درجه شمس
شمار از نوزده و شش باشد و نوزده و شش از نوزده نقصان کن و آنچه بماند و در طالع درجه شمس
که از نوزده و شش باشد و نوزده و شش از نوزده نقصان کن و آنچه بماند و در طالع درجه شمس
نهمین نقصان کن و اگر در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس
جمله شود یا بانی بماند ساعت قبل باشد ساعت هجری پس این ساعت هجری را در طالع درجه شمس
ساعت درجه شمس ضرب یابد که اگر مولود بروز باشد و اگر مولود شب باشد اندک
اجزا ساعت درجه شمس و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس
و بر دوازده نجات باب نهمین که باشد و طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس
نظر بر جفت انتخاب نیست باب آرد و بر دوازده نجات باب نهمین که باشد و طالع درجه شمس
در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس
نهمین و شش از نوزده و شش از نوزده نقصان کن و آنچه بماند و در طالع درجه شمس
موضوع محل بماند و نوزده و شش از نوزده نقصان کن و آنچه بماند و در طالع درجه شمس
پروان آرد بدانی بهج که باشد و ناله نهمین که بود بر یک در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس
شانی باشد و میل چنانچه عمل بر تر است و جنوب باب نهمین که باشد و طالع درجه شمس
چنانچه یا قبل شانی باشد و عرض جنوب آن وقت بنگر که شانی باشد و در طالع درجه شمس
عمل محال باب نهمین که باشد و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس و در طالع درجه شمس

[illegible]

شمال یا به کوه یا به جنوب غایت ارتفاع کواکب پدید آید چون غایت ارتفاع کواکب گشت اول
جمله کواکب پدید آید آن میان علی جهت تفاوت از میان عرض و میل بایست که نصف
از پیش تر نقصان بایست که آن تفاوت طبعیست بایست که پیش و باوانی بایست که آن و نکته داشتن بایست
داشتن پس تمام لایزال که هر روز و در پیش و پشت و باوانی بایست که آن و در آن جهت تفاوت
عرض و میل ضرب بایست که آن از ضرب بایست راجع باشد بر پشت قسمت بایست که آن
فاواش از پیش بر پشت شود بایست که آن فاواش که در وقت که بایست داشتن آن وقت میل
فاواش از نو نقصان بایست که آن تمام میل فاواش باشد پس جیبش بایست از سن و باوانی بایست
و آنچه از آن ضمیمه یافته است پس جیب قسمت بایست که آن از قسمت بایست قوس بایست
از پیش بر پشت جیب آن از پیش حاصل آید آن بعد کواکب از هر حال التماس نگاه بایست داشتن پس
آن را علی باشد که آن از پیش گشت آن است این بعد کواکب را بر تمام عرض بایست که آن از
آن جمله نحو غایت ارتفاع کواکب باشد و آن را جیب آن بعد کواکب را از تمام عرض بر نقصان
بایست که آن از غایت ارتفاع کواکب باشد اندر پیش و **معرفة** نصف قوس التماس
کواکب طایف اول تعین التماس بایست داشتن تا نصف قوس التماس معلوم شود چون خواص و عمل
تعین التماس کواکب که آن ظل بعد کواکب بایست گرفتن و باوانی بایست که آن و نکته داشتن ظل عرض
بایست که آن و طایف عرض بایست که آن خطی بایست که آن صریف زینجان که درج ذراتی بایست
گرفتن و باوانی فاواش که در وقت که باشد باوانی بایست که آن و اندر یکدیگر که ضرب بایست که آن
از ضرب بایست راجع باشد بر پشت قسمت بایست که آن فاواش شود و دیگر راجع بر پشت قسمت
بایست که آن فاواش شود دیگر بر پشت قسمت بایست که آن فاواش شود دیگر بر پشت قسمت بایست
که آن خارج شود و چون جیب شود جیب قوس بایست که آن از نو حاصل شود
تعین التماس کواکب که آن عمل غایت آن که تعین التماس بر وقت بایست از نو آن را بر نصف
قوس التماس کواکب باشد و آن را جیب آن بعد کواکب که تعین التماس بر وقت بایست که آن
نصف قوس التماس کواکب باشد چون نصف قوس التماس معلوم شد و **عمل** بی سهیم نصف
قوس التماس کواکب چون خواص و **عمل** بی سهیم نصف قوس التماس کواکب بایست آن تعین التماس
کواکب را جیب نشان آن تعین التماس بر وقت از نو جیبش بر وقت از نو و آن
تعین التماس کواکب باشد و آن را جیب آن بعد کواکب که تعین التماس بر وقت بایست که آن
نصف قوس التماس کواکب باشد و آن را جیب آن بعد کواکب که تعین التماس بر وقت بایست که آن

